

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مېباد بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

به سلسله نشر مقالات سابق

(مقاله پنجاهم)

چون به زودی زود دهم ماه محرم می رسد و سر و روی شهر و دیار مرا به رسم مذهبی ایران، سیاه می پوشانند، لازم دیدم که این مقاله را از آرشیف سال گذشته بیرون آورده و تقدیم خوانندگان ارجمند پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" نمایم. امید است که پندی باشد و هشدار می اهل خبرت و پندپذیر را!!!!!! من در چند سال اخیر ضمن مقالات بیشمار از تهاجم فرهنگی و زبانی ایران هشدارها داده بودم و خوشبختانه که حالا ثمره کار خود را در نوشته های بسا نویسندگان متعهد افغان میبینم!!!! خود را واقعاً خشنود میدانم که کارهای من بی ثمر نمانده و این هنوز اول کار است :

باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز اول دم سحر است

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین، ۱۳ جنوری ۲۰۰۸

یک هزار و چار صد سال گریه

زدودن خرافات از دامن دین اسلام

به زودی دهم محرم می آید و باز مسلمانان در سوگ و عزا می افتند. سوگ و عزا بخاطر رویدادی که حدوداً ۱۴۰۰ سال پیش از ما اتفاق افتاده . من به قدسیت و چگونگی این روز کاری ندارم، آنچه را می خواهم ضمن این مختصر بیان کنم، یک سؤال است و آن اینکه : آیا لازم است که بعد از ۱۴۰۰ سال، باز هم به عزا بنشینیم، سیاه بپوشیم، گریه سر دهیم، سر و روی خود را باصطلاح کابلی "پرت و پوست" کنیم و بدن و پیکر خود را با زنجیر و قمه پر خون بسازیم؟؟؟ پیش از جواب گفتن بدین سؤال بگذارید رویدادی و چشم‌پیدی از سالیان بسیار پیش این روز را در شهر مشهد برایتان قصه کنم :

سال ۱۹۹۰ – یعنی درست ۱۸ سال پیش از امروز – بود، که سفری به مشهد دست داد و اتفاقاً ماه محرم بود. مردم ایران که تا ۸۰ درصد پیرو مذهب تشیع میباشند ، آمادگی برای روز عاشورا میگرفتند. همه جا سیاه پوشیده بود، گوئی شهری به ماتم افتاده و هر خانواده عزیز دل خود را از دست داده است. گل ملایان و آخوندان شگفته و بازارشان چوک گردیده بود که با برگزاری روضه خوانی و مراسم نوحه و گریه و زاری ، یک شهر را و یک ملت و مملکت را به گریه بنشانند. **در کشوری که زیر تسلط آخوندها و آیت الله ها، همه چیز بوی گریه میدهد، دهم محرم اوج عزاداری و سوگ و ماتم است.** روزی در خانه ای از اقارب میهمان بودیم و میزبان خود شیعه مذهب ، عالم دینی و حجت الاسلام بود. این آقا که خطیب جیدی نیز بود، شهره به علمیت و خبرت نیز بود و میگفتند که میتوان با وی در موضوعات دینی آزادانه بحث کرد. سالهای سال در مشهد اقامت داشت و مردم آن ولا به وی بسیار اعتقاد و ارادت داشتند و هر کس او را "حاج آغا" خطاب میکرد، برخلاف پناهندگان مظلوم و سرکنده و پای

ترقیده و لنگوته دار و پیراهن تنبان پوش ما که مردود جامعه شمرده میشدند و کسی از اهل شهر و دیار حاضر نبود، که حتی "سلام" ایشان را "و علیک" بگیرد. من در این دو شیوه رفتار تضادی آشکار میدیدم، در یکطرف افغان خاصی را چنان معزز میداشتند و در طرف دیگر افغانان بی شماری را حقیر میشمردند. من که چنین کاری را در خواب هم ندیده بودم، فکر میکردم که این جامعه مورال دوگانه و بام دو هوا دارد، از یک سو بسیار مذهبی است و از سوی دیگر سخت "مهمان کش". عبا و قبا و اطوار آیت الله ها برایشان در همه جا روی و آبروی میخرد. آخر مسائل دینی و احادیث امامان و پیشوایان تشیع را تنها همینان می توانستند قلقله کنان بر زبان آرند، و به خریداران عرضه کنند. آخوند ها در جامعه ایران باصطلاح دو شش آمده اند، از یک طرف پول زکات و خمس و صدقات و خیرات در جیب ایشان فرو میریزد و از جانبی احترام و اکرام مردم مرتبت شان را بالا می برد. به اتاق "حاج آغا" رفته و چار طرف را پر از طاقچه ها و قفسه های کتاب یافته ام، همه کتب دینی؛ از قرآن مجید گرفته تا تفاسیر شریف گوناگون و احادیث پیغمبر و احادیث ائمه اطهار و توضیح المسائل و ... و چند دستار بسته و باصطلاح خودشان "عمامه" و عباها بر در بر و فیشتی که در یک طرف آویزان بودند. خلاصه بعد از یک نظراندازی سریع بر کتب و به کتابخانه، نشستم و خواستم درد دلی با ایشان بنمایم. **میخواستم از زبان او در مورد زدن و کندن و سینه زنی و گریه و زاری و گریبان پاره کردن های ماه محرم، بپرسم و نظرش را دریابم. من که با چنین کارها هرگز موافق نیستم و آن را در عوض ثواب، حتی "گناه کبیره" میشمارم، انتظار داشتم که آقای حجت الاسلام سخنانی در تائید نظرم خواهد گفت. مشخصاً نظر او را در مورد گریه و زاری و سینه زنی دهم محرم، جویا شدم. حاج آغا با همان اطوار "حاج آغائی" و قلقله های آخوندی بادی به غیغب افگند و از این و آن امام حدیثی بر زبان راند و کارها و کارروانی هائی را که درین مراسم در ایران رائج است، بالتامام توجیه کرد و بر همه صحنه گذاشت. مایوس گشتم و در حالی که از سؤال کردن پشیمان شده بودم، پس سر خود را خاریده از اتاقش خارج گردیدم.**

قصه جناب حاج آغای حجت الاسلام را بمانم در همینجا و چشمدید خود را از مراسم برگزاری عاشورای حسینی در سرکها و خیابان های مشهد حکایت کنم، که حاج آغا بر همه مهر تائید زده بود و اصل مسأله هم دور همین قصه چشمدیده میچرخد. یکی دو روز پیش از دیدار حاج آغای حجت الاسلام و المسلمین، روز دهم محرم و عاشورای حسینی را در شهر مشهد برایتان حکایت کنم:

میدانستم که روز دهم محرم را در ایران با مراسمی فوق العاده برگزار میکنند و نیز شنیده بودم که درین روز مردم از که تا مه و از پیر تا برنا و مرد و زن و کودک به سر و سینه خود میزنند و جامه بر تن میدرنند. با همین پیش بینی رهسپار یکی از جاده های مرکز شهر گردیدم؛ یکجا با خانم و پسرک شش هفت ساله ام که از اروپا بدین اقارب بدانجا آمده بودیم. در نزدیکی زیارت امام رضا - امام هشتم شیعیان که شهر "مشهد" * نیز بنام همو یاد میگردد - رسیدیم. از دور هیاهو و هلهله ناله و ضجه و فغان بلند بود و حکایت از آن داشت که جم غفیری در راهند و به اصطلاح آنجائی راه پیمائی میکنند. نزدیک تر رفتیم و به تماشا ایستادیم. جاده پر بود از دو گروه؛ یکی گروه تماشاچیان سوگوار و اشکریز و ایستاده و دیگر گروهی انبوه و روان که به سر و سینه میزدند، ناله میکردند و فریاد میکشیدند. محشری برپا گشته بود و انسان فکر میکرد که صحرای محشر و قیامت کبراست و انسانهای اولین و آخرین در همانجا جمع گردیده اند. صف متحرک که شاید دنباله اش تا فرسخها دور ادامه داشت، متشکل از جوانان و نوجوانان بود؛ همه زنجیر بدست و نوحه گر و فریادکش و همه نیم تن برهنه، که با زنجیرهای مخصوص بر سر میکوفتند و بر سینه و بر پشت و پهلو. چه بسا سرها که از ضربت زنجیر و قمه گکها، خون آگند بود و چه بسا سینه ها که رنگ حنا بندان بخود گرفته. سینه زنان همه با عین نواخت دو دسته بر سر میکوفتند و بر سینه و بر دوش. در هر چند قدم می ایستادند، خود را به سینه می کشیدند و نیم تنه برهنه را بر روی سرک درشت و سخت می سائیدند؛ گوئی میخواهند سینه های خود را ریگمال و سوهان بزنند. سینه ها همه سرخ و خون آلود و سرها همه شکسته و درد اندود. صحنه ای بود تماشائی و رقتبار. تماشائی بدین خاطر که چنین چیزی را تا آندم ندیده بودیم و رقتبار ازینرو که چرا ادمیزادگان بر جان و تن خود چنین ستم روا دارند. مات مانده بودیم و خاموش و در دل میگفتم که **اگر خود امام حسین چنین صحنه را میدید، بر می آشت و این پیروان گمراه را برات جهنم می نوشت.** به یاد آوردم که بدتر ازین صحنه ها را از طریق تلویزیون در لبنان و پاکستان دیده بودم، با وحشتی ده برابر.

همین صحنه ها پیش چشم بود وقتی با حجت الاسلام و المسلمین "حاج آغا" سخن میگفتم و فتوایش را میشنیدم. همان بیت معروف حضرت حافظ بیادم آمده بود که:

گر مسلمانی همین است که حافظ دارد / وای اگر از پی امروز بود فردائی

زیر لب میگفتم، چه خوشبخت اند مردم ما که ازین بلیه فارغ اند.

اما اینک که پناهندگان ما از ایران و پاکستان برگشته اند، سبایای زشت آن دیارها را نیز با خود آورده اند. وقتی دوستی مراسم ماه محرم سال گذشته کابل را شرح میداد، به یاد مشهد افتادم و ماجراهایش و فتوای حجت الاسلام و المسلمین، حاج آغایش.

هزار و چهار صد سال از ماجرای عاشورا گذشت و هنوز نوحه میکنند. اما در مملکت بلاکش ما که هزاران کربلا را پشت سر گذاشته، همه آن قتل و قتل ها و یزیدان و شمران فراموش گشته اند!!!!!!

توضیح :

* "مشهد" اسم مکان عربی و در معنای "شهادتکده" و "جای شهادت" است.

در اینجا دو عکس زنجیر زنی ماه محرم امسال کابل را از سایت بی بی سی برای افغانستان اقتباس کرده و پیش روی خوانندگان از جمند پورتال "افغان جرمن آنلاین" میگذارم که عبرتی باشد برای اهل بصیرت :



شیعیان افغان، در آستانه دهم محرم (عاشورا)، سالروز قتل امام حسین، نواده پیامبر اسلام، در مساجد و تکیه خانه ها، به عزاداری، سینه زنی و زنجیرزنی پرداخته اند. (اقتباس از بی بی سی)



و اینک آرشیف وحشت زنجیر زنی و خنجر زنی و دیگر اعمال ضد انسانی را که به خاطر عاشورای حسینی برپا میگردد، از نظر خواننده بصیر و پندپذیر میگذارم :





